

## ایده‌ها

## روایت زندگی شهروندان در یک کشور شکست خورده

با حضور رهبران فعلی، وضعیت اسفبار ایالات متحده تغییر نخواهد کرد

مردم را در چنین رنج جمعی هدایت کنند. دولت برای آماده‌سازی، دو ماه غیرقابل بازگشت را از دست داد. از رئیس‌جمهور کوری عمدی، کینه‌جویی، بلوف‌زنی و دروغ برآمد و از تکیه‌کلام‌های او، نظریه‌های توطئه و درمان معجزه‌آسا. تعداد کمی از سناتورها و مدیران شرکت‌ها، به سرعت عمل کردند، آن هم نه برای جلوگیری از وقوع فاجعه پیش رو، بلکه برای سود بردن از آن. وقتی یک پزشک دولتی سعی داشت تا این خطر همه‌گیر را به مردم هشدار بدهد، کاخ سفید میکروفن را از او گرفت و پیام او را سیاسی جلوه داد.

### شهروندان یک کشور شکست خورده

هرروز صبح در ماه بی‌پایان مارس، آمریکایی‌ها با دانستن اینکه شهروند یک کشور شکست خورده هستند، از خواب بیدار می‌شدند. بدون هیچ‌گونه برنامه ملی و دستورالعمل منسجمی، خانواده‌ها، مدارس و دفاتر به‌تنبهایی تصمیم گرفتند که آیا باید تعطیل کنند و در خانه پناه

### بیماری‌های یک جامعه که فراموش شده بود

هنگامی که ویروس به اینجا آمد، کشوری را پیدا کرد که دارای شرایط اساسی بحرانی است و بی‌رحمانه از این شرایط بهره‌برداری کرد. بیماری‌های مزمن این کشور (یک طبقه فاسد سیاسی، بروکراسی که ضایعات استخوان آن بیرون زده، یک اقتصاد بی‌روح و بی‌رحم، یک جامعه متفرد و پریشان)، سال‌ها درمان نشده بود. ما یاد گرفته بودیم که با علائم این بیماری‌ها بسازیم و زندگی کنیم. فقط مقیاس و نزدیکی یک بیماری همه‌گیر، برای افشای شدت این بیماری‌ها لازم بود. این امر آمریکایی‌ها را که بالاخره متوجه شدند ما در گروه پرخطر هستیم، شوکه کرد. بحران، پاسخی سریع، منطقی و جمعی را طلب می‌کرد. ایالات متحده در عوض مانند پاکستان یا بلاروس، واکنش نشان داد، مانند کشوری با زیرساخت‌های لرزان و دولت ناکارآمد که رهبران آن، آن قدر گریبان گیر فساد گسترده یا حماقت بودند که دیگر نمی‌توانستند

جورج پکر<sup>۱</sup> نویسنده مجله و تارنمای آتلانتیک و نویسنده کتاب «مرد ما: ریچارد هولبروک و پایان قرن آمریکایی<sup>۲</sup>»، در این مطلب با عنوان «ما در یک کشور شکست خورده زندگی می‌کنیم<sup>۳</sup>» - که در ژوئن ۲۰۲۰ در این تارنما منتشر شده است - به طور صریح بیان می‌کند که ویروس کرونا، آمریکا را نشکست بلکه چیزی را که قبلاً شکسته بود، آشکار کرد. او در این متن با نگاهی انتقادی وضعیت کنونی و اسفبار ایالات متحده پس از مواجهه با ویروس کرونا را تشریح می‌کند و از رهبری سیاسی و بی‌کفایتی و عدم توجه به منافع عمومی در مسیر حکمرانی، سخن می‌گوید تا جایی که این کشور منتظر کمک‌های بشردوستانه سایر کشورها است.

1. George Packer  
2. Our Man: Richard Holbrooke and the End of the American Century  
3. We Are Living in a Failed State

بگیرند. هنگامی که کیت‌های تست، ماسک، لباس و ونتیلاتور به تعداد ناچیزی موجود بود، فرمانداران، این تجهیزات را از کاخ سفید درخواست کردند که فایده‌ای نداشت، سپس فراخوان کمک به شرکت‌های خصوصی فرستادند که آن‌ها هم نمی‌توانستند نیازشان را تأمین کنند. ایالت‌ها و شهرها مجبور شدند به جنگ مزایده روی آورند که آن‌ها را به طعمه قیمت‌گذاری و سودآوری شرکت‌ها تبدیل کرد. شهروندان عادی چرخ خیاطی‌های خود را بیرون کشیدند تا سعی کنند کارمندان بدون تجهیزات بیمارستان را سالم و بیماران خود را زنده نگه دارند. روسیه، تایوان و سازمان ملل متحد، کمک‌های بشردوستانه‌ای به ثروتمندترین قدرت در جهان ارسال کردند؛ یک ملت گدا در هرج‌ومرج کامل.

دونالد ترامپ، به این بحران، کاملاً از نظر شخصی و سیاسی نگاه می‌کرد. وی با ترس برای انتخاب مجدد خود، بیماری همه‌گیر کرونا را یک جنگ و خود را رئیس‌جمهور زمان جنگ اعلام کرد؛ اما رهبری که او به ذهن متبادر می‌کند، مارشال فیلیپ پتن (Marshal Philippe Pétain)، ژنرال فرانسوی است که در سال ۱۹۴۰ پس از ساماندهی ارتش دفاع فرانسه پس از شکست، با آلمان، آتش‌بس امضا کرد. سپس رژیم طرفدار نازی ویشی را تشکیل داد؛ مانند پتن. ترامپ با مهاجم

همکاری کرد و کشور خود را در دست یک فاجعه طولانی‌ترها کرد مانند فرانسه در سال ۱۹۴۰. آمریکا در سال ۲۰۲۰، خود را با یک فروپاشی متحیر کرده که بزرگ‌تر و ژرف‌تر از یک رهبر ننگون بخت است. پس از مطالعات مورخ و مبارز مقاومت معاصر، مارک بلاچ در مورد سقوط فرانسه، کالبدشکافی آسیب‌های شیوع در آینده را می‌توان مرگ عجیب نامید. علیرغم نمونه‌های بی‌شماری از شجاعت و فداکاری فردی در ایالات متحده، این شکست ملی است؛ و او باید سؤالی را مطرح کند که اکثر آمریکایی‌ها قبلاً هرگز مجبور به پرسیدن آن نشده‌اند: آیا ما به رهبران خود و به یکدیگر، اطمینان داریم که بتوانیم پاسخ جمعی به یک تهدید مرگبار بدهیم؟ آیا ما هنوز هم قادر به خودمداری هستیم؟

این، سومین بحران بزرگ در طول همین مدت زمان کوتاه سپری شده از قرن بیست و یکم است. اولین بحران در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، زمانی اتفاق افتاد که آمریکایی‌ها هنوز از نظر ذهنی در قرن قبل زندگی می‌کردند و تأثیر خاطرات رکود، جنگ جهانی و جنگ سرد، همچنان در ذهن‌ها نیرومند بود. در آن روزها، مردم در مناطق روستایی قلب کشور، نیویورک را به عنوان شهری بیگانه پراز مهاجران و لیبرال‌ها که سزاوار سرنوشت آن بودند، نمی‌دیدند بلکه به عنوان یک شهر بزرگ آمریکایی که برای کل کشور ارزش داشت، به آن

نگاه می‌کردند. مأموران آتش‌نشانی از ایندیانا، ۸۰۰ مایل را پشت سر گذاشتند تا به عملیات نجات در زمین صفرانفجار کمک کنند. همه برای عزاداری و بسیج نیروها باهم متحد بودند.

سیاست‌های حزبی و سیاست‌های وحشتناک، به ویژه جنگ عراق، احساس وحدت ملی را از بین برد و در میان مردم، احساس نفرتی تلخ را نسبت به طبقه سیاسی ایجاد کرد که هرگز محو نشد. بحران دوم در سال ۲۰۰۸، آن را شدت بخشید. برای طبقه بالا، سقوط مالی رامی‌شد حتی موفقیت تلقی کرد. کنگره، یک لایحه کمک مالی برای هر دو حزب تصویب کرد که نظام مالی را نجات داد. مقامات دولت در حال عزیمت بوش با مقامات در حال ورود دولت اوباما همکاری کردند. کارشناسان فدرال رزرو و وزارت خزانه‌داری، از سیاست‌های پولی و مالی برای جلوگیری از رکود بزرگ دوم استفاده کردند. بانکداران پیشرو شرمسار شدند اما تحت پیگرد قانونی قرار نگرفتند. بیشتر آن‌ها ثروت و برخی حتی شغل خود را حفظ کردند. طولی نکشید که دوباره بر سر کارشان بازگشتند. یک تاجر وال استریت به من گفت که بحران مالی، یک سرعت‌گیر بوده است. در واقع، تمام دردهای پایدار را طبقه متوسط و پایین متحمل شد، یعنی آمریکایی‌هایی که قرض گرفته بودند و شغل، خانه و پس‌انداز

بازنشستگی خود را از دست داده بودند. بسیاری از آن‌ها هرگز بهبود نیافتند و جوانان که در رکود بزرگ شده بودند، محکوم به این شدند که فقیرتر از والدین خود باشند. در واقع، نابرابری (نیروی اساسی و بی‌امان در زندگی مردم آمریکا از اواخر دهه ۱۹۷۰) بدتر شد.

این بحران دوم، شکاف عمیقی میان آمریکایی‌ها ایجاد کرد؛ میان طبقه‌های بالا و پایین، جمهوری خواهان و دموکرات‌ها، کلان‌شهرها و روستاییان، افراد بومی و مهاجران، آمریکایی‌های عادی و رهبران آن‌ها. رشته‌های همبستگی اجتماعی به مدت چندین دهه، روبه رشد بود و اکنون، همه آن رشته‌ها داشت پاره می‌شد. اصلاحات سال‌های اوپاما با همه اهمیت بسیاری که داشتند (در زمینه مراقبت‌های بهداشتی و بیمه سلامت، مقررات مالی، انرژی سبز)، فقط اثر مسکن داشتند. بهبود طولانی مدت در طی دهه گذشته، شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران را غنی‌تر کرد، حرفه‌ای‌ها را در خواب فروبرد و طبقه کارگر را بیش از پیش عقب انداخت. اثر ماندگار این رکود، افزایش تدریجی قطبی شدن و بی‌اعتبار کردن اقتدار دولت بود. هر دو طرف به مرور خیلی آهسته درک کردند که چقدر اعتبار خود را از دست داده بودند. سیاست آینده پوپولیستی بود که سرنوشت آن، نه در دستان باراک اوپاما بلکه

سارا پالین، نامزد ناشی و بی‌تجربه معاونت ریاست جمهوری بود. او تخصص را سرکوب و هیاهو و شهرت را ارج نهاد. او برای دونالد ترامپ، نقش جان بابتیست را داشت. ترامپ به عنوان سلب مسئولیت نهاد جمهوری خواه، به قدرت رسید؛ اما طبقه سیاسی محافظه‌کار و رهبر جدید، به زودی به تفاهم رسیدند. آن‌ها هر چه اختلاف نظر در مورد موضوعاتی مانند تجارت و مهاجرت داشتند، درباره یک هدف اساسی مشترک متفق‌القول بودند؛ آن هم برای از بین بردن دارایی‌های عمومی به نفع منافع بخش خصوصی. سیاستمداران و حامیان مالی جمهوری خواه که می‌خواستند دولت تا جایی که ممکن است برای منافع مشترک کاری انجام ندهد، با خوبی و خوشحالی توانستند با رژیم‌هایی که اصلاً نمی‌دانند چگونه حکمرانی کنند، زندگی نمایند و خود را به پیاده نظام ترامپ تبدیل ساختند.

### دروغ گفتن ابزار حکومت ترامپ

ترامپ مانند یک پسر بدجنس که در زمین مسابقه آشغال پرتاب می‌کند، شروع کرد به تحریک آنچه از زندگی مدنی ملی باقی مانده بود. او حتی هرگز وانمود نکرد که رئیس‌جمهور کل کشور است، اما در هر روز از دوره ریاست جمهوری خود، ما را از نظر نژاد، جنس، مذهب، شهروندی، تحصیلات، منطقه و

به ویژه حزب، در مقابل یکدیگر قرارداد. ابزار اصلی حکومت او دروغ گفتن بود. یک سوم کشور خود را در سالن آمپه‌ای که اعتقاد داشت واقعیت است، حبس کرد. یک سوم مردم با تلاش برای پایبند ماندن به حقیقت و معرفت واقعی، خود را به خشم آورده و یک سوم دیگر دست از تلاش برداشتند.

ترامپ، دولت فدرالی را به دست گرفت که سال‌ها مورد هجمه ایدئولوژیک جناح راست، سیاسی کردن از طرف هردو حزب و کاهش بودجه مداوم بود. وی عزم خود را جزم کرد تا کار را تمام کند و خدمات مدنی حرفه‌ای را به مرز ویرانی برساند. وی برخی از بااستعدادترین و باتجربه‌ترین مقامات را از شغلشان بیرون کرد، سمت‌های اساسی را خالی گذاشت و وفاداران به خود را به عنوان کمیسر، بالای سربازانگان گاوپازی قرارداد، آن هم با یک هدف؛ خدمت به منافع خود. مهم‌ترین دستاورد قانون‌گذاری وی، یعنی یکی از بزرگ‌ترین موارد کاهش مالیات در تاریخ کشور، صدها میلیارد دلار برای شرکت‌ها و ثروتمندان به ارمغان آورد. ذی‌نفعان برای حمایت مالی پروژه‌های استراحتگاه‌های وی و برنامه‌های انتخاب مجدد او به ریاست جمهوری، سرو دست شکستند. اگر دروغ گفتن وسیله او برای استفاده از قدرت بود، فساد، ابزار او بود.



این، همان منظره‌ای بود که از آمریکای در معرض ویروس به نمایش گذاشتند؛ در شهرهای مرفه، طبقه‌ای از کارکنان اداری به هم متصل به طبقه‌ای از کارگران

آزاد و نادیدنی وابسته هستند. در خارج از شهرها، اجتماعات در حال فروپاشی در شورش علیه دنیای مدرن. در رسانه‌های اجتماعی، نفرت متقابل و هراس بی‌پایان در

اردوگاه‌های مختلف. در اقتصاد، حتی با اشتغال کامل، شکاف بزرگ و فزاینده میان سرمایه پیروز و نیروی کار در بند. در واشنگتن، یک دولت خالی به رهبری یک مرد

و حزب ورشکسته فکری وی. در سراسر کشور، خستگی از فرسودگی بدبینانه، بدون دیدگاه هویت یا آینده‌ای مشترک. در واقع این بیماری همه‌گیر، نوعی جنگ است؛ اولین دشمنی که از یک قرن و نیم تاکنون، به این خاک هجوم آورده است. تهاجم و اشغال، نقاط ضعف جامعه را افشا کرده، همچنین، آنچه را که در زمان صلح به آن توجه نمی‌شد یا پذیرفته شده بود، آشکار می‌کند، حقایق اساسی را روشن نموده و بوی پوسیدگی مدفون را بالا می‌برد. این ویروس باید آمریکایی‌ها را در برابر یک تهدید مشترک متحد می‌کرد. شاید با یک رهبری متفاوت، این اتفاق ممکن بود. در عوض، حتی هنگامی که ویروس از مناطق آبی به مناطق قرمز می‌رسید، نظرات مثل همیشه تحت تأثیر کشمکش‌های حزبی به انحراف رفت. شاید ویروس می‌بایست بزرگ‌تر باشد. لازم نیست که در ارتش یا بدهکار باشید تا مورد هدف دشمن قرار بگیرید، فقط باید انسان باشید؛ اما از همان ابتدا، تأثیرات ویروس تحت‌الشعاع همان نابرابری قرار گرفت که مدت‌ها است آن را تحمل کرده‌ایم. وقتی آزمایش ویروس تقریباً غیرممکن بود، ثروتمندان و متصلان به آن‌ها (مدل) و مجری تلویزیونی، هایدی کلوم، کل فهرست شبکه‌های بروکلین، متحدان محافظه‌کار رئیس‌جمهور به نوعی آزمایش شدند، علی‌رغم آنکه هیچ علائمی نداشتند. اعلام نتایج

این تست‌های فردی هیچ کاری برای محافظت از سلامت عمومی انجام نداد. در همین حال، افراد عادی با تب و لرز مجبور بودند در صف‌های طولانی و احتمالاً آلوده به ویروس انتظار بکشند، فقط برای اینکه آن‌ها را دست‌به‌سر کنند، زیرا دستشان به جایی بند نبود. یک شوخی اینترنتی این‌طور می‌گفت که تنها راه برای فهمیدن اینکه آیا شما ویروس دارید یا نه، عطسه کردن در صورت یک فرد ثروتمند است. وقتی از ترامپ درباره این بی‌عدالتی آشکار سؤال شد، وی ابراز مخالفت کرد و افزود: «شاید این داستان زندگی است.» بیشتر آمریکایی‌ها به سختی این نوع امتیاز ویژه را در مواقع عادی دارند؛ اما در هفته‌های اول بیماری همه‌گیر، این نابرابری عصبانیت مردم را برانگیخت، زیرا گویی در یک بسیج عمومی، ثروتمندان حق داشتند خدمت نظامی و ماسک‌های احتکار شده بخرند. با گسترش شیوع بیماری، قربانیان این کشور احتمالاً فقرا، سیاه‌پوستان و قهوه‌ای‌پوستان بوده‌اند. نابرابری ناخوشایند سیستم مراقبت‌های بهداشتی ما از منظره کامیون‌های یخچال‌دار که در خارج از بیمارستان‌های عمومی به صف ایستاده‌اند، مشهود است. اکنون دو دسته کار داریم: ضروری و غیرضروری. کارگران ضروری چه کسانی هستند؟ بیشتر افراد مشاغل کم‌درآمد که به حضور جسمی آن‌ها

نیاز دارند و سلامت خود را مستقیماً در معرض خطر قرار می‌دهند؛ کارگران انبارها، قفسه‌دارها، خریداران اینستا کارت، رانندگان تحویل، کارمندان شهرداری، کارمندان بیمارستان، دستیاران بهداشت خانه‌ها، کامیون‌داران و رانندگان مسافت‌های طولانی. پزشکان و پرستاران قهرمانان مبارزه با شیوع همه‌گیر هستند اما صندوقدار سوپرمارکت با بطری ضد عفونی‌کننده و راننده یوپی اس با محموله دستکش لاتکس، نیروهای تأمین‌کننده و تدارکاتی هستند که نیروهای خط مقدم را در امان نگه می‌دارند. در عصر اقتصاد گوشی‌های هوشمند که گروه‌های انسانی را به‌طور کامل پنهان می‌کند، ما می‌آموزیم که غذاها و کالاهای ما از کجا به دست می‌آید یا چه کسی ما را زنده نگه می‌دارد. سفارش منداب یا آرگولای کودک ارگانیک در آمازون فروش (AmazonFresh) ارزان است و ۱۲ ساعته به دست شما می‌رسد، زیرا افرادی که آن را پرورش داده، پاک و بسته‌بندی می‌کنند و تحویل می‌دهند، باید حتی در حالی که بیمار هستند، کار خود را ادامه دهند. برای اکثر کارگران خدماتی، مرخصی استعلاجی یک تجمل دست‌نیافتنی است. در اینجا ارزش مطرح کردن این سؤال وجود دارد که آیا ما قیمت بالاتر و تحویل کندتر را می‌پذیریم تا آن‌ها در خانه بمانند؟

همچنین، این بیماری همه گیر معنای کارگران غیرضروری را نیز شفاف کرده است. یک نمونه کلی، لوفلر، سناتور جوان جمهوری خواه از جورجیا است که تنها صلاحیت وی برای صندلی خالی که در ژانویه به او داده شد، ثروت عظیم او است. کمتر از سه هفته از شروع کار، پس از یک توجیه خصوصی در مورد ویروس، او با فروش سهام، حتی ثروتمندتر از قبل شد. سپس وی دموکرات ها را به فرافکنی و اغراق درباره خطر ویروس متهم کرد و به پیروان خود اطمینان خاطر کذب داد که شاید باعث از دست رفتن جان خیلی از آن ها شده باشد. تصمیمات آنی و خالی از فکر لوفلر در خدمات عمومی مانند انگل خطرناک است. بدنه سیاسی که کسی مانند او را در چنین جایگاه عالی ای قرار دهد، مدت هاست از درون، انگل خورده و پوسیده شده است.

### تجسم نهیلیسم سیاسی

باززترین و خالص ترین تجسم نهیلیسم سیاسی، نه خود ترامپ، بلکه داماد و مشاور ارشد وی، جارد کوشنر است. کوشنر در طول عمر کوتاه خود به شیوه ای که خالی از کلاه برداری نبوده است، هم به عنوان فردی شایسته سالار و هم به عنوان یک پوپولیست ارتقا یافته است. وی در سال ۱۹۸۱ در خانواده ای با سرمایه املاک و مستغلات متولد

شد، همان سالی که رونالد ریگان قدم به دفتر بیضی در کاخ سفید گذاشت و این دوره، دوم عصر طلایی آمریکا بود. با وجود سوابق تحصیلی متوسط جارد، وی پس از تعهد پدرش، برای کمک مالی ۲/۵ میلیون دلاری به دانشگاه هاروارد، در این دانشگاه پذیرفته شد. پس از آن، پدر با ۱۰ میلیون دلار وام برای شروع شغل خانوادگی به پسر کمک کرد، سپس جارد تحصیلات نخبه خود را در دانشکده حقوق و تجارت دانشگاه نیویورک ادامه داد، یعنی در جایی که پدرش ۳ میلیون دلار به آن کمک کرده بود. جارد تمام زحمات پدرش را با نهایت وفاداری جبران کرد. البته در سال ۲۰۰۵، چارلز به جرم تلاش برای حل و فصل نزاع قانونی خانوادگی، شوهر خواهرش را با یک روسپی به دام انداخت و از آن دعوا فیلم گرفت، به دو سال زندان فدرال محکوم شد. جارد کوشنر به عنوان صاحب آسمان خراش و ناشر روزنامه، در کار خود موفق نبود، اما همیشه کسی را پیدا می کرد که به دادش برسد و اعتماد به نفسش را به او برگرداند. آندره برنشتاین در کتاب **الیگارش های آمریکایی**، توضیح می دهد که چطور جراد وجهه یک کارآفرین ریسک پذیر و «اخلاکگر» اقتصاد

۱. گروه سالاری یا الیگارش (به فرانسوی: oligarchie) «حکومت گروه اندک» اصطلاحی است که اشاره های تحقیر آمیزی دارد؛ معنی آن این است که نه تنها حکومت در دست یک گروه کوچک است، بلکه این گروه حکمران و کوچک، فاسد است و در برابر توده مردم مسئول نیست؛ یا از جهات دیگر مورد بیبازی همگان است.

جدید را برای خود به دست آورد. وی تحت تأثیر مربی خود روپرت مرداک، راه هایی برای ادغام اهداف مالی، سیاسی و روزنامه نگاری خود یافت. او نزاع منافع را مدل کسب و کار خود قرارداد؛ بنابراین هنگامی که پدرزن او رئیس جمهور شد، کوشنر به سرعت در دولتی که غیر حرفه ای، نفاق گرای و فساد را در اصول حاکمیت وارد کرد، به قدرت رسید و تا زمانی که او سر خود را با صلح خاورمیانه گرم کرده بود، مداخله بی روح او در سیاست برای اکثر آمریکایی ها مهم نبود؛ اما زمانی که وی به عنوان مشاور تأثیرگذار ترامپ در زمینه بیماری همه گیر کرونا ویروس انتخاب شد، نتیجه آن، مرگ و میر جمعی بوده است. کوشنر در اولین هفته کار خود، یعنی در اواسط ماه مارس، در تهیه یکی از بدترین سخنرانی کاخ سفید که در حافظه تاریخ ثبت شده است، همکاری کرد؛ در کارهای اساسی سایر مقامات وقفه ایجاد کرد، احتمالاً پروتکل های امنیتی را هم زد و بند کرده است، با نزاع منافع و نقض قانون فدرال کار خود را پیش برد و وعده های بزرگی داد که به سرعت، به گردوغبار تبدیل شد. وی گفت: «دولت فدرال برای حل همه مشکلات ما طراحی نشده است.» در واقع، وعده های او هرگز تحقق پیدا نکردند. رهبران شرکت های بزرگ توانستند او را متقاعد کنند که ترامپ نباید از

اختیارات ریاست جمهوری برای الزام صنایع به تولید دستگاه‌های تهویه استفاده کند. پس از آن هم تلاش خود کوشنر برای مذاکره و بهتر بگویم معامله با جنرال موتورز ناکام ماند. وی بدون از دست دادن ذره‌ای از اعتماد به نفس و ایمان به خود، فرمانداران بی‌کفایت ایالات را مقصر کمبود تجهیزات لازم معرفی کرد. مشاهدهٔ این نسیم ملایم و محدود بحرانی عظیم و مهلک، به کار گرفتن ادبیات دانشکده بازرگانی برای پنهان کردن خرابی گسترده دولت پدرزنش، به معنی مشاهده فروپاشی کامل یک شیوهٔ حاکمیت است. اتفاقاً مشخص شد که کارشناسان علمی و کارگران خدماتی، اعضای خائن «یک دولت عمیق» نیستند، بلکه این‌ها کارگران ضروری هستند و به حاشیه رانده شدن آن‌ها به نفع ایدئولوگ‌ها و بادمجان دور قاب چین‌ها، تهدیدی برای ایمنی و سلامت کشور است. مشخص شد که شرکت‌های «زیرک» نمی‌توانند برای فاجعه آماده شوند یا کالاهایی را که نجات جان مردم به آن‌ها وابسته است، توزیع کنند؛ که فقط یک دولت فدرال توانمند، می‌تواند این کار را انجام دهد. در اینجا آشکار شد که هر چیزی قیمتی دارد و سال‌ها حمله به دولت، فشار دادن و آب آن را گرفتن و تخریب روحیه‌اش، هزینه سنگینی را تحمیل می‌کند که عموم مردم باید آن را بپردازند. تمام برنامه‌هایی که بودجه آن‌ها

قطع شده، انبارهای خالی شده و طرح‌های حذف شده، به این معنی بود که ما به یک کشور درجه دو تبدیل شده ایم. سپس ویروس و این شکست عجیب، از راه رسید.

### تحت رهبری فعلی ما، هیچ چیز تغییر نخواهد کرد

مبارزه برای غلبه بر شیوع همه‌گیر، باید مبارزه‌ای برای بهبود سلامتی کشور و بازسازی آن باشد زیرا سختی‌ها و اندوهی که اکنون تحمل می‌کنیم، هرگز از میان نخواهد رفت. تحت رهبری فعلی ما، هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. اگر در ۱۱ سپتامبر و سال ۲۰۰۸، اعتماد عمومی به ساختار سیاسی قدیمی را از بین برد، سال ۲۰۲۰ احتمالاً این ایده را که ضد سیاست نجات ما است، به طور کلی نابود خواهد کرد؛ اما پایان دادن به این رژیم که امری است بسیار بجا و شایسته، فقط آغاز راه است.

درواقع، ما با انتخابی روبه‌رو هستیم که این بحران، آن را به طور گریزناپذیری شفاف می‌کند. ما می‌توانیم در خود انزوایی بمانیم، همدیگر را بترسانیم و ته دل هم را خالی کنیم، بگذاریم پیوندهای مشترک ما رفته‌رفته گسسته شده و از بین بروند یا ما می‌توانیم از این وقفه در زندگی عادی خود، استفاده کنیم تا به کارکنان بیمارستان توجه بیشتری کنیم؛ کارکنانی که تلفن همراه خود را مقابل بیمار نگه می‌دارند تا

بیماران‌شان بتوانند از عزیزان خود خداحافظی کنند. یا به هواپیمای مملو از کادر پزشکی که در حال پرواز از آتلانتا برای کمک به نیویورک هستند یا به کارگران هوافضا در ماساچوست که خواستار تبدیل کارخانه خود به کارگاه تولید ونتیلاتور شدند. همچنین، به اهالی فلوریدا که در صف‌های طولانی ایستاده‌اند زیرا نمی‌توانند از طریق تلفن، از طریق اداره کار صرفاً صوری از کار خود را پیگیری کنند یا به ساکنان میلواکی که با شجاعت صف‌های انتظار طولانی، تگرگ و آلودگی را به جان خریدند تا به انتخاباتی رأی دهند که توسط دادستانان حزبی به آن‌ها تحمیل شده بود.

ما می‌توانیم از این روزهای هولناک بیاموزیم که حماقت و بی‌عدالتی کشنده است؛ در یک دموکراسی، باید بدانیم که شهروند بودن یعنی کسانی که خدمات ضروری انجام می‌دهند و اینکه در این شرایط، گزینه دیگر به جای همبستگی مرگ است. بعد از اینکه از پوستی که در آن پنهان شده‌ایم، بیرون بیاییم و ماسک‌های خود را از صورت برداریم، نباید فراموش کنیم که تنها بودن چگونگی بود.

#### منبع

این مطلب در ژوئن سال ۲۰۲۰ در تازنمای آتلانتیک منتشر شده و در آدرس ذیل قابل دسترسی است:  
<https://www.theatlantic.com/magazine/archive/2020/06/underlying-conditions/610261/>